روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

یکشنبه • ۲۰ اسفند ۱۳۹۶ • ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۴۳۹ • ۱۱ مارس ۲۰۱۸ • سال پانزدهم • شماره ۳۱۰۶ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۴ • اذان مغرب ۱۸:۲۶ • اذان صبح‌فردا ۴:۵۷ • طلوع آفتاب ۶:۲۰

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

حرف درشت

خلاصه زن

● **پوریا عالمی:** وقتی تازه به دنیا آمده بود، باباش گفت ایشالا بعدی. وقتی روی چهاردست‌وپا راه می‌رفت، بهش می‌گفتند ماشالا مثل رستم می‌مونه. وقتی بزرگ‌تر شد و با توپ بازی کرد، بهش می‌گفتند معلوم بود یه چیزی میشه. وقتی بچه دوم به دنیا آمد، باباش به مادرش گفت کاش پسرزا بودی زن... کاشکی... . وقتی رفت مدرسه و توی کوچه با بچه‌ها دعوا کرد، مادرش در دفاع از او گفت ببخشید والا... نمی‌دونم چرا بچه‌مون مثل این پسرقلدرها شده... وقتی بچه سوم به دنیا آمد، باباش برای مادرش النگوی طلا خرید و گفت کارت درسته... خداروشکر پسرمون سالمه. وقتی به دبیرستان رفت و در مسابقات ورزشی شرکت کرد، برای اعزام به مسابقات کشوری اولویت نداشت. وقتی در همان سن‌وسال توی کوچه بهش تیکه انداختند و او آمد به معلمشان گفت، جواب شنید که کرم از خود درخته. وقتی خواست کنکور بدهد، در هیچ سهمیه‌ای نمی‌گنجید. وقتی تصمیم گرفت برای تحصیل مسافرت کند، پدرش چون به صلاحش نبود، اجازه نداد. وقتی اولین خواستگار را رد کرد، فامیل گفتند حتما عیب‌وایرادی دارد. وقتی به یکی از خواستگارها بله را گفت، این‌طور شنید که اگر مشکلی داشتند که زرتی ازدواج نمی‌کرد. وقتی توی خیابان جلوش را گرفتند و او با جیغ و فریاد گفت سرووضعش مشکلی ندارد، مردم تنها با موبایل این صحنه را ضبط کردند که سوار خودرو شد. وقتی خواست برود ورزشگاه، سیاست‌مداران گفتند برای خودت خوب نیست. وقتی سیاست‌مداران برای نطق انتخاباتی گفتند بیا ورزشگاه تعجب کرد. وقتی برای به‌دست‌آوردن همه کرسی‌های مجلس تلاش کرد، اما سهمی از آن نبرد، بیشتر تعجب کرد. وقتی اسمی از خودش در فهرست وزرا، فهرست معاونان، فهرست مدیرکل‌ها و خلاصه هیچ‌جا ندید، دوتا شاخ درآورد. وقتی تلویزیون نشانش نداد، گریه‌اش گرفت و وقتی در موسم انتخابات کلوزآپش را نشان داد، زد زیر خنده. وقتی در خیابان قدم زد، همه توی اینترنت عکسش را شِیر کردند و نوشتند شیرررره. وقتی سر کار برای کار برابر، حقوق برابر خواست، همه به سقف چشم دوختند و گفتند واسه این حرف‌ها هنوز دهنت بوی شیر میده. برای هرکسی هر اتفاقی می‌افتاد، او شال‌وکلاه می‌کرد. وقتی برای خودش اتفاقی افتاد، گفتند اگر شال‌وکلاه می‌کرد مشکلی برایش پیش نمی‌آمد.

وقتی توی تقویم دید نوشتند روز زن، از خوشحالی بغض کرد. وقتی دید فقط یک روز در تقویم است، بغضش ترکید.

کارتون خواب

محمدرضا ثقفی

مغز اجتماعی-۱۲

قدمت و پایداری موسیقی و شعر در مغز انسان

عبدالرحمن نجل‌رحیم

مغزپژوه

این نظریه وجود دارد که انسان اولیه قبل از اینکه به زبان مکالمه و منطق عقلی برسد، از طریق انگیزش‌های هیجانی و عاطفی و رسیدن به نوعی آگاهی احساسی از طریق پیش‌بینی و خیال توانسته به نوعی درک و خلق رفتار موسیقایی و شعری برای ارتباط بینافردی برسد. در سپیده‌دم پیدایش انسان، در مغز اولیه انسان سامانه‌ای شروع به کار کرده که فرایندهای ازیکدیگرگسیخته زمانی و مکانی را یکپارچه و منسجم می‌کند و از آن آگاهی و معنا می‌سازد. پژوهشگران، یکی از جلوه‌های این یکپارچگی را در فرایند ارتباط سازمان شنوایی با سامانه گویایی مغز در تولید نوعی آوای موسیقایی و شعر قبل از زبان گفتاری می‌دانند که نشانه‌هایی از وجود آن در تنظیم رفتار گروه‌های انسانی اولیه به دست آمده است. از طرف دیگر، در طول رشد جنینی و سال‌های اولیه زندگی، مغز کودک قبل از اینکه به ابزاری مانند زبان و مکانیسم‌های عقل و منطق دست پیدا کند، چون مغز انسان‌های اولیه با کمک هیجان و احساس و با استفاده از دستگاه آماده پیش‌بینی و ادراک در شنوایی، توانایی استنتاجات صوتی خود را متصل به مدارهای جنبشی تولید صوت و حرکت اعضا می‌کند و در سامانه تالامو کورتیکال مغز خود بین آن دو هماهنگی و یکپارچگی و انسجام ایجاد می‌کند. از این ارتباطات انسجام‌بخش در اتصالات نورونی مغز کودک، نوعی موسیقی و شعر اولیه آفریده می‌شود که شاید اولین نشانه‌های معنادار آگاهی و شعور اجتماعی در انسان باشد. در این زمان است که کودک با استفاده از تارهای صوتی خود اولین معجزه‌های زندگی را می‌آفریند و اولین شعر آمیخته با موسیقی خود را می‌سراید. بدیهی است شعری که در این دوران تولید می‌شود، شعر با اصواتی است که هنوز معنای روشن و دقیقی را حمل نمی‌کنند؛ اصواتی که بین شعر و موسیقی در نوسان‌اند، ولی فراموش نکنیم که همین اصوات بین شعر و موسیقی وسیله رابطه نوزاد با والدین، به‌ویژه مادر می‌شود. در مراحل پیشرفته زوال عقل (آلزایمر) وقتی اغلب ارتباطات بین‌نورونی مغز شخص از هم گسیخته می‌شود، رفتار این افراد، شبیه کودکان شیرخوار یا انسان‌های اولیه می‌شود و اگر شاعر یا موزیسین بوده باشند، هنوز می‌توانند با نوعی شعر و موسیقی با اطرافیان خود ارتباط برقرار کنند، چون موسیقی و شعر آخرین راه ارتباطی آنها خواهد بود. چند شب پیش به همت دوست جوانم، محمدرضا فرزاد، در سینماتک موزه هنرهای معاصر به تماشای فیلم مستند «پسردایی مادرم»، ساخته آلن برلینر نشستیم و فرصتی شد تا در انتهای فیلم گپی بسیار صمیمانه و پرنکته با مخاطبان فیلم داشته باشم. این فیلم مستند درباره یکی از اعضای خانواده فیلم‌ساز، شاعر معروف آمریکایی، ادوین هاینگ، در دوران ابتلای به آلزایمر بود. فیلم‌ساز به‌خوبی لایه‌های زیادرفته زندگی او را در مغز شاعر، یعنی در فیلم مستند خود به ما نشان می‌دهد. ما می‌بینیم که تا واپسین لحظات زندگی با وجود اینکه آلزایمر بخش عظیمی از حافظه، قدرت عقل و منطق او را زایل کرده، اما همچنان تلاش دارد تا رابطه شاعرانه خود را با پیرامون خود حفظ کند. خویشتن او با خاطرات فعالیت ادبی شعری و ترجمه‌ای انباشته نشده بود و او دیگر نمی‌توانست بسیاری از خاطرات تلخ و شیرین گذشته را به یاد آورد. آن دسته از خاطرات گذشته‌ای که بر او اثر عاطفی عمیقی به‌جا گذاشته بودند، به صورت جزایری تک‌افتاده، گاه مایه رنج و بیزاری او می‌شدند. شاید به همین خاطر، او به‌عنوان آخرین توصیه به میلیون‌ها نفر بیننده فیلم زندگی خود می‌گوید: «یادتان باشد که چطور فراموش کنید، همین و بس». خویشتن جدید او در میان لحظاتی در زمان حال شناور بود و گاه جرقه‌ای از اتصالات ناگهانی در مغزش، حال او را متحول و جهشی نو را در کلام او متجلی می‌کرد. شعر، استعاره معناداری از کارکرد تخیلی احساسی و عاطفی پیوندهای به‌جامانده مغزش بود. وجود او در فیلم شاهد دیگری است که کارکرد موسیقایی و شاعرانه مغز ما که با احساس، عواطف، خیال‌پردازی و نوآفرینی همراه است، بدون حافظه آگاه و عقل منطقی نیز می‌تواند حضور داشته باشد؛ یعنی موسیقی و شعر وابسته به آن، خیلی زودتر در مغز ما شکل می‌گیرد و به عبارتی اولین توانایی‌هایی است که به دست می‌آوریم و آخرین آثار مغزی است که تا واپسین لحظه‌های خاموشی ذهن با ماست و می‌تواند انجام شکننده خویشتنِ در حال متلاشی‌شدن ما را حفظ کند.

اتفاق

نابغه چشم‌پزشکی ایران و جهان درگذشت

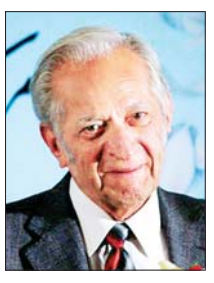

ایسنا: پروفسور علی‌اصغر خدادوست، از نوابغ چشم‌پزشکی ایران و جهان، دار فانی را وداع گفت. چهره ماندگار علمی فارس و ایران ساعت ۱۶:۱۸ روز جمعه (به وقت محلی ۱:۴۸ بامداد شنبه به وقت تهران) بر اثر عارضه قلبی در بیمارستان پریسپترین نیویورک در ۸۲ سالگی دیده از جهان فرو بست. علی‌اصغر خدادوست در سال ۱۳۱۴ در شیراز متولد شد. اوپس از تحصیل در ایران به آمریکا رفت و به‌عنوان اولین و تنها دستیار خارجی در بخش چشم‌پزشکی دانشگاه جان هاپکینز در سال ۱۳۴۱ پذیرفته شد و در دوران سه‌ساله دستیاری به‌عنوان بهترین دستیار مرکز چشم‌پزشکی ویلمر شناخته شد. پروفسور خدادوست از سوی شخصیت‌های برجسته در چشم‌پزشکی آمریکا به‌عنوان بهترین جراح پیوند قرنیه در دنیا معرفی شده است و شهرتش علاوه‌بر مقالات علمی متعدد و تحقیقات گسترده در زمینه‌های مختلف و کیفیت درمان و تجربه در درمان جراحی، مدیون تحقیقات پایه‌ای بر ناراحتی‌های سطح قرنیه است تا آنجا که پیوندهای قرنیه روی مکانیسم دفع پیوند برای ارج‌نهادن به فعالیت‌های علمی وی با عنوان Khodadoust rejection line نام‌گذاری شده است. کوفی عنان، دبیرکل سابق سازمان ملل متحد، یکی از شخصیت‌های سیاسی بین‌المللی است که با دستان توانمند این طبیب ایرانی معالجه و درمان شد. سال ۱۳۹۳ بود که سازمان علمی، فرهنگی و تربیتی ملل متحد (یونسکو) در آیین ویژه‌ای از خدمات علمی و اجتماعی پروفسور خدادوست، دانشمند و چشم‌پزشک شناخته‌شده ایرانی در شیراز تجلیل کرد.

هنر هفتم

توقیف فیلم من بهترین تبلیغ بود!

● آرماندو یانوکی، کارگردان فیلم سینمایی «مرگ استالین»، محصول فرانسه و انگلستان که اکران بین‌المللی آن از جمعه، ۱۸ اسفند آغاز شده است، روز شنبه با نوشتن سرمقاله‌ای در نیویورک‌تایمز به توقیف فیلمش در روسیه اعتراض کرد.

این فیلم‌ساز ایتالیایی‌تبار اسکاتلندی مقاله‌اش را با این طعنه به دخالت روسیه در انتخابات آمریکا آغاز کرده است: «وزیر فرهنگ روسیه نمایش فیلم جدید من «مرگ استالین» را ممنوع کرده است. او گفته که طنز فیلم من بخشی از توطئه غرب برای بی‌ثبات‌کردن کشور است. اکنون زمان انتخابات ریاست‌جمهوری روسیه فرارسیده است و همه ما می‌دانیم که ولادیمیر پوتین چه قاطعانه با هرگونه ایده دخالت هر کسی در انتخابات هر کشور خارجی چقدر مخالف است. این شد که فیلم من به فهرست سیاه رفت و هیچ‌کس در روسیه رسما مجاز به دیدن آن نیست».

یانوکی نیش‌وکنایه‌هایش را در پاراگراف بعدی مقاله متوجه دستگاه سانسور روسیه کرد و گفت یک تبریک خشک‌وخالی هم کافی بود، ولی دوستان روس این گروه فیلم‌سازی را که این‌همه برای یک پوستر ناقابل زحمت کشیده بودیم، شرمنده کردند و با توقیف فیلم، یک تبلیغ و کمپین بازاریابی درست‌وحسابی و مجانی در اختیارشان گذاشتند!

«من مدام به بچه‌های صنعت سینما می‌گفتم که تبلیغ فقط در صورتی مؤثر است که به خرید هرچه بیشتر محصولاتی که می‌خواهید بفروشید، منجر شود و البته چون محصول من توقیف شده است، طبق تعریف امکان فروش آن نیست». وی با وجود ابراز خوشحالی از تبلیغ مجانی فیلمش نوشت: «اما این اقدام به سانسور خوشحالی ندارد؛ واقعا غم‌انگیز است که در دنیای ارتباطات فوری و انتشار بلافاصله که در حد هرج‌ومرج اطلاعات است، هنوز کسانی هستند که فکر می‌کنند توقیف‌کردن چیزی که با مذاقشان سازگار نیست، کار درستی است. اینکه آن افراد فیلمی در استهزای سانسور را توقیف می‌کنند، به اندازه کافی کنایه‌آمیز است».

در فیلم «مرگ استالین» ازدنیارفتن ناگهانی دیکتاتور مخوف اتحاد جماهیر شوروی نقطه آغاز ماجراهای مضحکی است که همه فرماندهان امنیتی و زیردست‌های نابکار او را به جان هم می‌اندازد. این فیلم کمدی سیاهی بر اساس رویدادهای واقعی درون هیئت حاکمه شوروی پس از مرگ استالین و اقتباس از کتابی به همین نام به قلم فابین نوری و تی‌یری رابین است با بازی اولگا کوریلنکو، آندری رایسبورو، جیسن آیزاکز، استیو بوشمی، روپرت فرند و جفری تامبور.

دختران انتظار- بخش اول

آرزوهای فراموش‌شده

بهاره رهنما

این روزها در پستی بلندی‌های ۴۰سالگی، بیشتر از همیشه به دخترک ۱۷ساله پرشروشوری می‌اندیشم که آرزوهای خیلی بزرگی داشت؛ شاید امروز آن دختر نحیف و کمرنگ به نظر مردم شهرش به خیلی از آرزوهایش رسیده باشد، اما خودش می‌داند که خیلی از چیزهایی می‌خواسته، نشده یا نخواستند که بشود یا اینکه خودش نخواست. حالا به بیشتر آرزوهای ۱۷سالگی‌ام که به مرور دیگر نخواستمشان فکر می‌کنم و می‌بینم بیشتر از همه‌چیز ترسیدم، ترسیدم که داشته باشمشان، ترسیدم که با داشتنشان، آنهایی را که دوست دارم از دست بدهم، ترسیدم که بعد از رسیدن به آرزوهایم تنها بمانم، دوستانم را از دست بدهم، تازه این را منی می‌گویم که نعمت خانواده و تشویق آنها را هم در کوله‌بارم داشته‌ام.

حالا خصوصا از پس ۱۰ سال تدریس و معلم‌بودن و ۲۰ سال مادری یک دختر جوان، دختران جوان شهرم را که می‌بینم، عجیب نگران و دلواپس آرزوهایشان هستم؛ نگران اینکه مبادا در شلوغی و سنگینی دنیای اطرافشان آرزوهایشان را گم یا اصلا فراموش کنند. نگرانی بی‌موردی هم نیست، وقتی سر کلاس‌هایم از آنها می‌خواهم که از آرزوهایشان بنویسند، خیلی‌هایشان می‌گویند: «من هیچ آرزویی ندارم! مگر می‌شود در این بهترین بهارهای عمر، آرزویی نداشت؟ شاید بعد از سال‌ها زندگی و رسیدن به نوعی کمال، بشود گفت آرزویی ندارم، اما نه در جوانی و در روزهایی که باید پر از امید و شوق و شور باشند.

در بازگشتم به صفحه آخر «شرق» بر آن هستم برایتان از دختران شهرم و آرزوهایشان بنویسم؛ بر آنم که با دختران شهرم حرف بزنم و به یادشان بیاورم که از امیدها و آرزوهایشان بگویند و به رؤیاهایشان فکر کنند و من از رؤیاهایشان بنویسم و از رنگ آرزوهایشان تا یادشان بیاورم و مهم‌تر از همه به‌یاد مادرانشان، خواهرانشان، پدران و برادرانشان که آنها رؤیاهایی دارند، خواب‌هایی که می‌شود در تکمیل این رؤیاها کنارشان گام برداشت، یا لااقل من می‌توانم آرزوی دختران شهرم را هفته‌ای یک بار مکتوب کنم تا خیلی دیگر از دختران شهرم بدانند آرزوی آنها آرزوی عجیب و دورازذهنی نیست و شاید در قلب خیلی دیگر از دخترکان جوان این شهر هم وجود دارد. همین که بشنویمشان، همین که برایمان از آرزوهایشان بگویند، نیمی از راه را رفته‌ایم و امید دارم تا پایان سال از برآورده‌شدن آرزوهایشان و رسیدنشان به خواسته‌هایشان بنویسم.

پیشنهاد نوروزی

انتشار فراخوان جایزه مهتاب

۲۷ سال از مهر ۱۳۷۰ می‌گذرد. همان زمانی که برای اولین‌بار نشریه «نگاه نو» به سردبیری و مدیرمسئولی علی میرزایی منتشر شد. اینک شماره ۱۱۶ آن در آستانه سال ۹۷ منتشر شده است؛ آن هم با بخش ویژه‌ای که به «داریوش شایگان»، فیلسوف معاصر ایران، اختصاص دارد. فیلسوفی که اینک بر تخت بیمارستان و در حال بیهوشی است. مصطفی ملکیان، دیگر اندیشمند این سال‌ها، درباره او و آنچه را می‌توان از داریوش شایگان روشنفکر آموخت، گفته است.

همچنین در این ماهنامه یازدهمین فراخوان جایزه مهتاب میرزایی منتشر شده است. از مقاله‌های این شماره می‌توان به مقاله‌ای از داریوش آشوری با عنوان «درآمدی به معناشناسی حافظ» اشاره کرد و همچنین آبتین گلکار بخشی از کتاب «فتادگان در گردباد» نوشته تورج اتابکی و لانا راوندی فدایی را ترجمه کرده است که روایت پناهندگان سیاسی و کارگران مهاجر ایرانی در زمان شوروی استالینی است.

نقد کتاب تولدی دیگر، تصحیح تازه مثنوی معنوی از محمدعلی موحد و شش سال در انتظار الگوی توسعه از مقالات دیگر این شماره است. گفت‌وگوی میرزایی با صادق ملک‌شهمیرزادی با عنوان «میراث فرهنگی شناسنامه هویت ملی ماست»، در کنار شعر و داستان‌هایی از قیصر امین‌پور و فریبا وفی از دیگر مطالب جذاب شماره زمستان است.